

بسم الله الرحمن الرحيم

چرا در باره نهج البلاغه تردید می‌کنند؟

شبهات وارده به نهج البلاغه را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: اولاً شبهات سندی است که با توجه به دلایل ذکر شده از سوی اندیشمندان طی سالیان متمادی و در قالب تهیه کتب مستقلی که اسناد و مدارک ثبت و ضبط شده نهج البلاغه را جمع آوری کرده اند دیگر جای شک و شبهه ای در این زمینه باقی نمانده، مگر موارد معدودی که آن هم با توجه به سبک و سیاق خاص نهج البلاغه قابل پاسخ گویی است. اما بخش دوم که شامل شبهات محتوایی می شود جای پردازش و پاسخ گویی دارد در این قسمت اشاره کوتاهی به پاسخ های داده شده پیرامون برخی شبهات وارده به نهج البلاغه می شود. بی تردید آنچه در ادامه می آید تنها به عنوان نمونه و نه تمام شبهات و تمام پاسخ ها مطرح میشود پس شایسته است علاقمندان برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع مرتبط رجوع فرمایند.

"مجموع مطالب نهج البلاغه از لحاظ ادبیات عربی بسیار پرارزش، و چشمه‌ای گرانقدر و سرشار است. از این رو نمی‌باید به خاطر تعصب اشخاص، یا مردمی که نیروی درک آنها ضعیف است، و سخنان حکیمانه را قدر نمی‌دانند، و توجهی به عواقب کارها ندارند، ارزش آن را نادیده گرفت.

سید رضی که بی گفتگو سرآمد شاعران عصر خود بود، قد علم کرد و برای پیشرفت و تحرک بیشتر ادبیات عربی «نهج البلاغه» را به وجود آورد، و یک نهضت جدید ادبی را پی ریزی نمود، به این معنی که از سخنان گهربار و برگزیده امیر بلاغت و پیشوای انشاء و ترسل که کاملاً به منظور بزرگ او وفق می‌داد و گذشته از وثاقت و شایستگی خودش تمام آن مطالب هم مستند و متکی به دلائل و منابع تاریخی بود، انتخاب کرد و «نهج البلاغه» نامید.

بنا بر این نمی‌دانم علت چیست که بعضی از برادران ما که خود را منتسب به اهل سنت می‌دانند، فقط به واسطه تأثر خاطری که از بعضی مطالب خطبه شقشقیه دارند، از این کتاب پر ارج نکوهش می‌کنند نمی‌دانم چه باعث شده که بعضی از برادران شیعه نیز در توثیق این مجموعه ذیقیمت فقط به خاطر خطبه‌ای که شامل مدح عمر است، و استبعاد صدور آن از امیر المؤمنین (علیه السلام)، ایستادگی می‌کنند، در حالی که در هر دو خطبه برای ما راه تأویل باز است.

خطبه شقشقیه از سخنان علی (علیه السلام) است

راجع به خطبه شقشقیه می‌گوئیم هیچ یک از دانشمندان و کسانی که بهره‌ای از علم و دانش دارند، نمی‌توانند آن را از سید رضی بدانند.

زیرا بیشتر ادباء و دانشمندان عصر سید رضی آن خطبه را در کتابهای خود نقل کرده و با صراحت مانند سایر مسلمات به علی (علیه السلام) نسبت داده‌اند. مانند وزیر ابو سعید آبی متوفی بسال ۴۲۲ در کتاب «نثر الدرر» و «نزهة الادیب».

بدیهی است که اگر این خطبه ساخته یکی از دانشمندان آن عصر بود، از نظر علمای عصر پوشیده نمی‌ماند، و از آن مطلع می‌شدند، و حس رقابت و معاصرت آنها را وادار می‌کرد که سازنده آن را به مردم معرفی کنند، و بنویسند که از نویسندگان معاصر است.

دلیل این که خطبه شقشقیه که وزیر آبی در کتاب خود آورده از «نهج- البلاغه» سید رضی نگرفته است، اختلاف مختصری است که در بعضی الفاظ و جمله‌های آن دیده می‌شود (چنانکه عنقریب با هم مقایسه می‌کنیم).

بعلاوه شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان، علامه بزرگ و پیشوای دانشمندان عقائد و مذاهب بغداد که خود استاد سید رضی است، و در دولت آل بویه می‌زیست، و سید رضی در اوائل سن نزد وی تحصیل کرده، کتابی را در مناقب ائمه بنام «ارشاد» تألیف نموده و نزد شیعه

مسلم است که از تألیفات اوست، بسیاری از خطبه‌های امام (علیه السلام) و از جمله خطبه ششقیه در آن موجود است. وی در آغاز نقل خطبه مزبور می‌نویسد: گروهی از راویان حدیث به طرق مختلف از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که گفت من در «رُحبه» نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) بودم و از خلافت و این که دیگران در این منصب بر آن حضرت پیشی گرفتند سخن به میان آمد. حضرت آه سردی از اعماق دل کشید. آن گاه فرمود: «و الله لقد تقمصها ابن ابی قحافة». این اول خطبه ششقیه است که توضیح خواهیم داد.

جا ندارد که گفته شود شیخ مفید این خطبه را از «نهج البلاغه» شاگرد خود سید رضی نقل کرده است. زیرا اولاً سید رضی در «نهج البلاغه» سند این خطبه را نقل نکرده است، بلکه فقط می‌گوید: «من خطبه له و هی المعروفة بالششقیة، أما و الله لقد تقمصها...» در صورتی که استادش شیخ مفید داستان و سند آن را هم نقل کرده است، به علاوه شیوه دانشمندان همیشه این بوده است که شاگردان از استادان خود چیزی نقل می‌کردند نه این که استادان از شاگردان دلیل این که شیخ مفید خطبه ششقیه را از «نهج البلاغه» نقل نکرده اینست که بعضی الفاظ و جملات آن با هم فرق دارند (چنانکه هنگام مقایسه معلوم می‌شود).

از آنچه گفتیم این نتیجه را می‌گیریم که سید رضی خطبه ششقیه را از منبعی که داشته است گرفته، و استاد وی شیخ مفید از منبع دیگری نقل کرده است، و وزیر آبی نیز منفرداً از منبع سومی اخذ نموده است. درعین حال روح مطلب در همه یکسان بوده، و مفاد همه یکی است.

(این که نخست قسمت اول خطبه ششقیه را که حضرت از ماجرای غصب خلافتش توسط ابو بکر و عمر و عثمان سخن می‌گوید و از جریان سقیفه بنی ساعده و شورائی که عمر تشکیل داد، و با زد و بند سیاسی خلافت را بدیگران که می‌خواستند، سپردند، ناله می‌کند، از نهج البلاغه سید رضی نقل می‌کنیم و سپس شما خوانندگان با آنچه در منابع دیگران از هم عصران او آمده است مقایسه نمائید تا تفاوت الفاظ و جملات آن را به خوبی دریابید، توضیح می‌دهیم که ما فقط آن قسمت خطبه را که از نهج البلاغه نقل می‌شود ترجمه می‌کنیم و به ترجمه بقیه که تقریباً همین معنی را می‌دهد نمی‌پردازیم).

خطبه ششقیه در نهج البلاغه

«اما و الله لقد تقمصها ابن ابی قحافة» و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریحی، ینحدر عنی السیل، و لا یرقی الی الطیر، فسدلت دونها ثوبا، و طویت عنها کشحاً، و طففت ارتأی بین أن اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء بهرم فیها الکبیر، و یشیب فیها الصغیر، و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه. فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجی، اری ترائی نهبا، حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده، ثم تمثّل بقول الأعشى.

ستان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر

فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلامها و یخشن مسها، و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها، فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحم، فمنی الناس، لعمر الله، بخبیط و شماس و تلون و اعتراض، فصبرت علی طول المدة و شدة المحنة، حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم، فیاالله و للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی اسففت اذا اسفوا، و طرت اذا طاروا، فصغی رجل منهم لضغنه و مال الآخر لصره مع هن و هن، الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین

نشيله و معتلفه، و قام معه بنو ابيه يخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربيع، الى ان انتكث فتله و اجهز عليه عمله، و كبت به بطنته فما راعني الا و الناس الى كعرف الضبع ينثالون على من كل جانب حتى لقد وطئ الحسنان و شق عطفای مجتمعين حولي كربضة الغنم، فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى، و فسق آخرون، كانهم لم يسمعوا كلام الله حيث يقول: «تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا، و العاقبة للمتقين» بلى و الله لقد سمعوها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا في اعينهم و راقهم زبرجها اما و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر، و قيام الحجة بوجود الناصر، و ما اخذ الله على العلماء ألا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم، لا لقيت حبلها على غاربها، و لسقيت آخرها بكأس اولها، و لا لفيتم دنياكم هذه ازهد عندي من عطفة عنز (قالوا:) و قام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه الى هذا الموضع من خطبته فناوله كتابا فاقبل ينظر فيه، فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس، يا امير المؤمنين لو اطردت مقاتلك من حيث افضيت فقال: هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت. قال ابن عباس: فوالله ما اسفت على كلام قط كاسفي على هذا الكلام ان لا يكون امير المؤمنين بلغ منه حيث اراد».

ترجمه خطبه شقشقيه

هان به خدا قسم كه پسر ابو قحافه (ابو بكر) خلافت را همانند پيراهن به تن بپوشيد، و حال آنكه خود بهتر مي دانست كه مقام من نسبت به احراز مقام خلافت مانند قطب نسبت به آسيا است. از كوهسار وجود من چشمه سارهاي معارف و علوم سيل آسا سرازير مي گردد و هيچ مرغ بلند پروازي به اوج قله بلند مرتبه شخصيت من نمي رسد. پس جامه به يغما رفته را رها نموده، و از آن صرف نظر كردم، و در كار خود اندیشه مي نمودم كه آيا با دست کوتاه خود حمله برم يا بر تيرگي نابينائي (ضاللت) صبر و شكيبائي كنم، صبري كه بزرگسالان را نابود كرده و نوجوانان را پير و عصاگير نموده، و مؤمن در آن (بايد در راه خدا) با كوشش جان بكنند تا پروردگار خود را ملاقات كند.

ديدم شكيبائي بهتر و به خرد نزديك تر است، پس صبر كردم در حالي كه گويا در چشمم خار خليده و در گلويم استخوان مانده و ميراث خود را تاراج مي ديدم تا اين كه اولي (ابو بكر) به راهي كه بايد برود رفت، و خلافت را بعد از خود به آغوش فلان (عمر بن خطاب) انداخت.

سپس آن حضرت تمثیل به شعر اعشی نمود و فرمود:

شتان ما يومي على كورها و يوم حيان اخی جابر

فرقست بين اين دو روز، يك روز سواری و رنج هامون، و يك روز دمسازی شاهان و بزم آنان.

عجبا در همان اثناء كه (ابو بكر) در حیات خود از آن كناره گیری مي نمود «اکنون برای بعد از مرگ خود بند و پیوند آن را برای دیگری (عمر) گره می زند، آری دو پستان این ناقه شیرده را یکی پس از دیگری سخت دوشیدند. این مرکب زین کرده را به ناحیه سنگلاخی انداخت.

طبعی زننده و ناموزون، طبعی زشتخو، زبانی گزنده و آزارده، گفتاری ناهنجار، از نزدیک زبر و ناهموار، لغزشش بسی، و پوزشش بسیار، زندگیش سراسر اشتباه و سراپا اعتراف بوده است.

صاحب آن خوی گستاخ کسی را ماند كه بر شتری سرکش، و سرسخت سوار باشد، اگر مهارش را واكشد بينی شتر پاره شود، و اگر يكسره رها كند، خود را به پرتگاه می افكند.

پس، به خدا سوگند که مردم در زمان او (عمر) گرفتار خبط و اشتباه شده هر دم رنگی به خود گرفته و از راه راست منحرف گشته و به کجروی مبتلا شدند. من در طول این مدت دراز و این محنت و اندوه طاقت فرسا، صبر و شکیبائی کردم تا این که او هم به راه خود رفت.

او خلافت را در میان جماعتی (طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد وقاص، عثمان بن عفان) قرار داد، و مرا هم یکی از آنها پنداشت پناه به خدا از شورائی که به دستور او تشکیل شد ().

زمانی مردم در باره شایستگی من با اولی آنها (ابو بکر) شک و تردید کردند و کار به جائی رسیده که امروز با اینان همردیف شده‌ام لیکن، (من بناگزیر در جرگه آنان داخل شدم و هم پرواز آنان گردیدم) هرگاه نشستند باز نشستم و چون پرواز کردند، بیرواز در آمدم (در همه جا با ایشان مخالفت نکردم) پس مردکی از آنها (سعد وقاص) از روی عداوت و کینه دیرینه‌ای که داشت از من روی برتافت، و یکی دیگر هم (عبد الرحمن بن عوف) برای دامادی و خویشی به (عثمان) به اظهار تمایل کرد «». تا این که سومی آنها (عثمان) در حالی که انبان شکم را از دو پهلو ما بین دهان و پائین انباشته بود به پا خاست (با این زد و بند به خلافت رسید) و اولاد پدراش (بنی امیه) با او همدست شدند، و مال خدا را همانند سبزه خوردن شتران در بهاران بلعیدند، تا این که ریسمان تابیده او و اتابیده شد، و کردار بدش بر سرنوشت او خاتمه داد، و سیری شکمش او را برو در انداخت.

من هیچگاه دلباخته خلافت نبوده‌ام لیکن (بعد از مرگ عثمان) انبوه مردم همانند موی یال گفتار به سوی من شتافتند، و چنان در اطرافم ازدحام نمودند که نزدیک بود حسن و حسین در زیر پای مردم پایمال شوند، در این کشمکش دو طرف دامن ردایم پاره شد. همانند گله گوسفند بی چوپان بی صبرانه به دورم حلقه زده دست بردار نبودند، و چون به امر خلافت بپا خاستم گروهی پیمان شکستند، و طایفه‌ای از زیر بار گران بیعت شانه خالی کردند، و عده‌ای هم از فرمان خدا سرپیچی نموده و کجروی و ستمگری کردند، گوئیا نشنیده بودند که خداوند بزرگ می‌فرماید: تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «» یعنی این سرای آخرت را ما برای کسانی قرار داده‌ایم که در روی زمین سرکشی و تبهکاری نخواهند و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

آری، به خدا قسم، اینها بدون شک این آیه را نیک شنیدند، و خوب به خاطر سپرده بودند، و لیکن دنیا خود را در نظرشان بیاراست و زر و زیور آن خیره‌شان ساخت هان سوگند به آن خدائی که دانه را شکافت و بنی نوع آدم را بیافرید اگر به ملاحظه حضور آن گروهی نبود که به منزل من در آمدند، و این که با بودن یاری کننده باید حجت خدا قیام کند، و این که خدا از دانشمندان پیمان گرفته که بر حوشی و سیری ظالم و گرسنگی و بی نوائی مظلوم قرار نگیرند هر چه زودتر عنان این مرکب سرکش را بر پشتش می‌انداختم و انجامش را با جام آغازش سیراب می‌کردم (و عطایش را به لقایش می‌بخشیدم) شما خود بهتر می‌دانید که دنیای شما در نزد من از آب بینی بزی بی ارزشتر است روایت شده که چون سخن آن حضرت بدینجا رسید مردی از اهل سواد «» برخاست، و نامه‌ای به آن حضرت تقدیم داشت، حضرت نامه را گرفت و مشغول مطالعه آن شد، چون از خواندن آن فراغت یافت، عبدالله بن عباس عرض کرد: یا امیر المؤمنین چه خوبست گفتارتان را از همان جا که قطع شد ادامه می‌دادید حضرت فرمود: نه نه ای پسر عباس آنچه گفتم ششقه‌ای «» بود که در گذشت و سپس در جای خود فرو نشست این عباس گفت: به خدا قسم بر هیچ سخنی مانند این سخن تأسف نخوردم که امیر المؤمنین به آنجا از سخنان خود که می‌خواست نرسید

خطبه شقشقيه در كتاب «وزير آبي»

قال الوزير: و ذكرت عنده الخلافة فقال: لقد تقمصها ابن ابي قحافة و هو يعلم ان محلي منها محل القطب ينحدر عنى السيل و لا يترقى الى الطير، فصبرت و فى الحلق شجى و فى العين قذى لما رأيت ترائى نهبا فلما مضى لسبيله صيرها الى اخى عدى، فصيرها فى ناحية خشناء تمنع مسها، و يعظم كلامها، فمنى الناس بتلوم و تلون و زلل و اعتذار، فلما مضى لسبيله صيرها الى فئة و زعم انى احدهم فيالله و للشورى متى اعترض فى الرب فاقرن بهذه النظائر، فمال رجل لضغنه و صغى آخر لصهره، و قام ثالث القوم نافجا حضنيه بين نشيله و معتلفه، و قام معه بنو ابيه يهضمون مال الله هضم الابل نبتة الربيع، فلما اجهز عليه عمله و مضى لسبيله، ما را عنى الا و الناس سراعا كعرف الضبع، انثالوا على من كل فج حتى وطئ الحسان و انشق عطفاه، فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى و فسق آخرون، كانهم لم يسمعوا كلام الله تعالى يقول: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين» بلى و الله لقد سمعوها و لكنهم احلوت الدنيا فى عيونهم و راعهم زبرجها.

اما و الله لو لا حضور الحاضر و لزوم الطاعة و ما اخذ الله على العبادان لا يقروا كظلة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبيلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لا لفيتم دنياكم هذه اهون عندى من عطفة عنز:

سيان ما يومى على كورها و يوم حيان اخى جابر

فقام رجل من القوم ناوله كتابا شغل به. قال ابن عباس: فقلت اليه و قلت: يا امير المؤمنين لو بلغت مقاتلك من حيث قطعت فقال: هيهات كانت «شقشقة» هدرت ثم قرت.

خطبه شقشقيه در ارشاد شيخ مفيد

اما و الله لقد تقمصها ابن ابي قحافة، و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي، ينحدر عنى السيل، و لا يرقى الى الطير، لكنى سدلت دونها ثوبا و طويت عنها كشحا و طفقت ارتاءى بين ان اصول بيد جزاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير، و يشيب فيها الصغير، و يكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه، فرايت ان الصبر على هاتا احجى، فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى ارى ترائى نهبا، الى ان حضره اجله فأدلى بها الى (عمر) فيا عجا بينا هو يستقبلها فى حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطر ضرعيها:

«شتان ما يومى على كورها و يوم حيان اخى جابر»

فصيرها- و الله- فى ناحية خشناء يجفو مسها و يغلظ كلمها و يكثر العثار و الاعتذار منها، صاحبها كراكب الصعبة، ان اشنى لها خرم و ان اسلس لها عسف، فمنى الناس- لعمر الله- بخبط و شماس و تلون و اعتراض. الى ان حضره الوفاة فجعلها شورى بين جماعة زعم انى احدهم فيالله و للشورى متى اعترض فى الرب مع الاولين منهم حتى صرت الان اقرن بهذه النظائر لكنى اسفت اذا اسفوا: و طرت اذا طاروا صبرا على طول المحنة و انقضاء المدة.

فمال رجل لضغنه و صغى آخر لصهره مع هن و هن، الى ان قام ثالث القوم نافجا حضنيه بين نشيله و معتلفه، و اسرع معه بنو ابيه يخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربيع، الى ان ثوت بطنته و اجهز عليه عمله، فما راعنى من الناس الاوهم رسل الى كعرف الضبع يسألوننى ان أباعهم و انثالوا على حتى لقد وطئ الحسان و شق عطفاه، فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى و قسط آخرون.

كانهم لم يسمعوا الله تعالى يقول: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين» بلى و الله لقد سمعوها و وعوها و لكن حليت دنياهم فى اعينهم و راقهم زبرجها.

اما و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لو لا حضور الحاضر و لزوم الحجّة بوجود الناصر، و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا الى اولياء الامر الا يقرّوا على كظّة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها، و لسقيت آخرها بكاس اولها و لا لفوا دنياهم هذه ازهد عندى من عطفة عنز.

قال: فقام اليه رجل من اهل السواد، فناوله كتابا فقطع كلامه، قال ابن عباس: فما اسفت على شيء و لا تفجعت كتفجعى على ما فاتنى من كلام امير المؤمنين (عليه السلام) فلما فرغ من قراءة الكتاب قلت: يا امير المؤمنين لو اطردت مقالك من حيث انتهيت اليها فقال: هيهات هيهات يا بن عباس كانت شقشقة هدرت ثم قرّت.

خطبه شقشقيه در نسخه برقى از كتاب «علل الشرائع»

و الله لقد تقمصها ابن ابى قحافة و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي، ينحدر عنه السيل و لا يرتقى اليه الطير، فسدت دونها ثوبا و طويت عنها كشحا، و طفقت ارتاءى بين ان اصول بيد جزاء او اصبر على طخية عمياء، يشيب فيها الصغير و يهرم فيها الكبير، و يكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه، فرأيت ان الصبر على هاتى احجى، فصبرت و فى القلب قذى و فى الحلق شجى ارى تراثى نهبا، حتى مضى لسبيله فادلى بها الى فلان بعده فيا عجبنا بينا يستقيها فى حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته، فصيرها و الله فى حوزة خشناء يخشن مسها و يغلظ كلمها و يكثر العثار و الاعتذار منها، فصاحبها كراكب الصعبة ان عنف بها حرن، و ان اسلس بها غسق، فمنى الناس - لعمر الله - بخبط و شماس و تلون و اعتراض مع هن و هن، فصبرت على طول المدّة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله جعلها فى جماعة زعم انى منهم فيا لله و للشورى، متى اعتراض الريب فى مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر، فمال رجل لضغنه و اصغى آخر لصهره و قام ثالث القوم نافجا حضنيه بين نثيله و معتلفه، و قام معه بنو ابية يهضمون مال الله هضم الابل نبتة الربيع حتى اجهز عليه عمله و كبت به مطيبته، فما راعنى الا و الناس الى كعرف الضبع قد انثالوا على من كل جانب حتى لقد وطى الحسنان و شق عطفى، حتى اذا نهضت بالامر نكثت طائفه و فسقت اخرى و مرق آخرون كأنهم لم يسمعوا لله تبارك و تعالى يقول: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين».

بلى، و الله لقد سمعوها و لكن احلوت الدنيا فى اعينهم و راقهم زبرجها، و الذى فلق الحبة و برء النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجّة بوجود الناصر، و ما اخذ الله على العلماء الا يقرّوا على كظّة ظالم و لا سغب مظلوم، لا لقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها الفيتم دنياكم ازهد عندى من عطفة عنز.

قال: و ناوله رجل من اهل السواد كتابا فقطع كلامه و تناول الكتاب.

فقلت: يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتك الى حيث بلغت فقال: هيهات هيهات يا بن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرّت. قال ابن عباس: فما اسفت على كلام قط كاسفى على كلام امير المؤمنين (عليه السلام) اذ لم يبلغ منه حيث اراد.

خطبه شقشقيه در نسخه جلودى

و الله لقد تقمصها اخو تيم و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر منه السيل و لا يرتقى اليه الطير، فسدت دونها ثوبا و طويت عنها كشحا و طفقت ارتاءى بين ان اصول بيد جزاء او اصبر على طخية عمياء يدب فيها الصغير و يهرم فيها الكبير و يكدح مؤمن حتى يلقى الله، فرأيت الصبر على هاتين احجى فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى ارى تراثى نهبا حتى مضى لسبيله عقدها لآخى عدى بعده فيا عجبنا بينا هو يستقيها فى حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته فصيرها و الله فى حوزة يخشن مسها و يغلظ كلمها و يكثر العثار و الاعتذار فصاحبها كراكب الصعبة ان عنف بها حرن و ان اسلس بها عسف فمنى الناس بتلون و اعتراض و بلوى مع هن و هن فصبرت على طول المدّة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله جعلها فى جماعة

زعم انی منهم فیاللہ و للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول حتی صرت اقرن بهذه النظائر فمال رجل بضغنه و اصغى آخر لصره و قام ثالث القوم نافجا حضنيه بین نثيله و معتلفه، و قام معه بنو ابيه يهضمون مال الله هضم الابل نبتة الربیع حتى اجهز علیه عمله، فما راعنی الا و الناس الی كعرف الضبع قد انثالوا علی من كل جانب حتی لقد وطئ الحسان و شق عطفای، حتی اذا نهضت بالامر نکث طائفه، و فسقت اخرى و مرق آخرون كأنهم لم یسمعوا قول الله تبارک و تعالی: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بلى و الله لقد سمعوا و لكن احولت الدنيا فی اعينهم و راقهم زبرجها و الذى فلق الحبة و برء النسمة لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقرؤا علی كظة ظالم و لا سغب مظلوم و لا لقیتم حبلها علی غاربها و لسقیتم آخرها بكاس اولها و لا لفیتم دنیاكم عندی ازهد من حبقه عنز قال: و ناوله رجل من اهل السواد کتابا فقطع كلامه و تناول الكتاب فقلت: یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالک الی حیث بلغت فقال: هیهات یا بن عباس تلك شقشقیه هدرت ثم قررت فما اسفت علی كلام قط كأسفی علی كلام امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) انه لم یبلغ حیث اراد.

دانشمندانی که پیش از سید رضی این خطبه را نقل کرده‌اند

پیش از این اشاره کردیم، چنین نبوده که خطبه شقشقیه در عصر سید رضی پیدا شده، و مخصوص کتاب «نهج البلاغه» باشد، و گفتیم که اختلاف نسخه‌های شقشقیه در کتابهای «نثر الدرر» و «نزهة الادیب» با نسخه «نهج البلاغه» و اختلافی که نسخه شیخ مفید با آن دارد، دلیل است که هر کدام از دانشمندان آن را از منبع خاصی گرفته‌اند، و هیچکدام از نقل دیگری هم اطلاع نداشته است.

همچنین از عنوانی که سید رضی در اول این خطبه دارد «و من خطبه له علیه السلام المعروفة بالشقشقیه» یعنی (یکی از خطبه‌های آن حضرت که معروف به شقشقیه می‌باشد) دلیل دیگری است که این خطبه با همین نام «شقشقیه» میان اهل علم آن عصر مشهور و معروف بوده است.

معتبرترین برهان بر صحت این ادعاء اینست که این خطبه به خط دانشمندانی پیدا شده است که قبل از عصر سید رضی می‌زیسته‌اند، و از محدثین بزرگی روایت شده است که پیش از ولادت سید رضی بلکه قبل از تولد پدر وی در گذشته‌اند مانند ابو علی جبائی متوفی سال ۳۰۳ هـ.

چنانکه شیخ ابراهیم قطیفی در کتاب «الفرقة الناجیه» از وی نقل نموده و گفته است: خطبه شقشقیه را پیش از سید رضی گروهی از دانشمندان، از قبیل «ابن عبد ربه» در جزء چهارم کتاب «عقد الفرید» و ابو علی جبائی در کتاب خود، و ابن خشاب در درسش و حسن بن عبد الله بن سعید عسکری در کتاب «المواعظ و الزواجر»، و شیخ صدوق چرا در باره نهج البلاغه تردید می‌کنند

مؤلف: «ابن عبد ربه» یاد شده متوفای سال ۳۲۷ هجری مذهب بنی امیه داشته و نسبت به عثمان بن عفان تعصب می‌ورزیده است. وی اشعاری در تاریخ خلفاء سروده و در آن معاویه را خلیفه چهارم قلمداد کرده و از عداوت و تعصبی که داشته علی (علیه السلام) را نام نبرده است... از این رو بعد از این که چنین شخصی این خطبه را از علی (علیه السلام) نقل کرده، آیا باز هم اشخاص منصف در صحت آن تردید خواهند کرد

فیلسوف مورخین ابن ابی الحدید معتزلی در پایان شرح «خطبه شقشقیه» با صراحت هر چه تمامتر می‌نویسد: «استاد من ابو الخیر مصدق بن شیبب در سال ۶۰۳ برای من نقل کرد و گفت که این خطبه (شقشقیه) را نزد «شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد» معروف به «ابن خشاب» خواندم... تا آنجا که استاد گفت من از ابن خشاب پرسیدم آیا به نظر شما این خطبه مجعول است... ابن خشاب گفت: نه به خدا من به یقین می‌دانم که این خطبه از گفتار علی (علیه السلام) است، چنانکه می‌دانم تو هم

یقین به صدق آن داری من گفتم: بسیاری از مردم می‌گویند این خطبه از سخنان سید رضی است، ابن خشاب گفت: نه این نفس گرم و اسلوب بدیع کجا و سید رضی و دیگران کجا... ما نوشته‌های سید رضی را دیده‌ایم، و به روش گفتار، و طرز نویسندگی و اسلوب انشاء او آشنا هستیم، و می‌دانیم که با این سخنان (نهج البلاغه) هیچگونه سازشی ندارد.

پس ابن خشاب گفت: به خدا قسم من این خطبه را در کتابهایی که دویست سال پیش از ولادت سید رضی، تصنیف شده است دیده‌ام، آری دیده‌ام که این خطبه در کتابها نوشته شده است. من آن خطبه را می‌شناسم و می‌دانم که به خط کدام یک از علماء و اهل ادب است که پیش از تولد پدر سید رضی می‌زیسته‌اند.

ابن ابی الحدید بعد از نقل گفتار استادش ابو الخیر مصدق می‌گوید: «من نیز قسمتهای زیادی از این خطبه (شقشقیه) را در تصنیفات استاد شیخ ابو القاسم بلخی پیشوای معتزلیهای بغداد که در زمان خلیفه المقتدر بالله عباسی و مدتها پیش از تولد سید رضی می‌زیسته است دیده‌ام، و نیز قسمتهای زیادی از آن را در کتاب ابو جعفر ابن قبه که یکی از دانشمندان شیعه امامیه است دیده‌ام، کتاب ابن قبه بنام «الانصاف» مشهور و معروف است، ابو جعفر ابن قبه از شاگردان شیخ ابی القاسم بلخی نامبرده است، و در آن عصر که هنوز سید رضی به دنیا نیامده بود در گذشته است...».

احمد زکی استاد دانشگاه مصر در کتاب «علی بن ابی طالب» صفحه ۳۵ سطر ۹ می‌نویسد: «... از بیانات سابق روشن شد که «خطبه شقشقیه» پیش از ولادت سید رضی با چند طریق که روایت شده است معروف و مشهور بوده است، بنا بر این جا ندارد که آن را ضعیف بدانند، و نمی‌باید تهمت جعل و ساختگی به آن داد.»

استاد فلاسفه «ابن میثم بحرانی» متوفای سال ۶۷۹ هجری در کتاب «شرح نهج البلاغه» گفته است که خطبه شقشقیه را در کتاب «الانصاف» ابو جعفر قبه رازی که از دانشمندان قرن سوم هجری است دیده است، و نیز در نسخه‌ای که خط ابو الحسن ابن فرات وزیر «المقتدر بالله عباسی» در آن بوده، مشاهده کرده است، و آن نسخه شصت و چند سال پیش از ولادت سید رضی نوشته شده است.

و دیگر از جمله دانشمندانی که پیش از عصر سید رضی «خطبه شقشقیه» را در کتاب خود نقل کرده‌اند، «احمد بن محمد برقی» متوفای سال ۲۷۴ هجری می‌باشد. این دانشمند دارای تألیفات زیادی است.

«شیخ صدوق» در کتاب «علل الشرائع» باب ۱۲۲ با اسناد خود از محمد بن علی ماجیلویه، و او از محمد بن قاسم، و او از احمد بن ابی عبد الله برقی، و او از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابان بن عثمان، و او از ابان بن تغلب و او از عکرمه، و او از عبد الله بن عباس نقل کرده که او گفت: در محضر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خلافت سخنی به میان آمد آن حضرت فرمود: «و الله لقد نقمّصها ابن ابی قحافه، إلخ».

و نیز از جمله کسانی که (خطبه شقشقیه) را قبل از سید رضی نقل کرده‌اند، «عبد العزیز بن یحیی جلودی» است که از بزرگان دانشمندان قرن سوم هجری و از کسانی است که خطبه‌های امیر مؤمنان (علیه السلام) را گرد آورده‌اند.

شیخ صدوق متوفای سال ۳۸۱ در کتاب «معانی الاخبار» باب ۴۰۴ چنین نقل می‌کند: «خبر داد به ما محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، او گفت خبر داد به ما عبد العزیز بن یحیی جلودی، او گفت خبر داد به ما ابو عبد الله احمد بن عمار بن خالد، او گفت خبر داد بما یحیی بن عبد الحمید حمانی و او گفت خبر داد به ما عیسی بن راشد و او از علی بن خزیمه، از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده که گفت در نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از خلافت یاد شد آن حضرت فرمود: «و الله لقد نقمّصها أحو تیم و هو یعلم...».

ما این خطبه را به همان نحو که جلودی روایت کرده طبق نوشته معانی الاخبار نقل کردیم چنانکه ملاحظه می‌شود نسخه وی با نسخه برقی کمی با هم فرق دارد، همان طور که هر دوی آنها با آنچه شیخ مفید در ارشاد آورده است اندکی اختلاف دارند، و جز شیخ مفید کسی نگفته است که حضرت این خطبه را در (رحبه) القاء فرموده است.

باید توجه داشت که منشأ اختلاف روایات و عبارات این خطبه (مانند موضوعات دیگر تاریخی) غالباً نارسائی قوه حافظه راویان یا اشتباهی است که از نسخه نویسان در هنگام نوشتن ناشی شده است.

و دیگر از جمله کسانی که خطبه شقشقیه را روایت کرده‌اند حسن ابن عبد الله بن سعید عسکری متوفای سال (۳۹۵) است چنانکه ابن بابویه شیخ صدوق، در کتاب (معانی الاخبار) باب ۴۰۴ این خطبه را با تفسیر بعضی از کلمات آن از این دانشمند نقل کرده است، و این دانشمند مفسر، از کسانی است که خطبه‌های امام (علیه السلام) را جمع آوری کرده‌اند.

خلاصه آنچه ما بر اثر بررسی و تتبع به دست آورده‌ایم اینست که نه نفر از بزرگان علمای شیعه و سنی پیش از «سید رضی» خطبه شقشقیه را در کتابهای خود نقل کرده‌اند، بدینگونه: (۱) ابو القاسم بلخی متوفای سال ۳۱۷ دانشمند بزرگ معتزلی از علمای قرن سوم هجری طبق نقل ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه جلد اول صفحه ۶۹ طبع مصر.

(۲) شیخ ابو جعفر ابن قبه رازی از دانشمندان قرن سوم هجری در کتاب الانصاف طبق نقل ابن میثم بحرانی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود.

(۳) نسخه خطی قدیمی خطبه شقشقیه به خط وزیر ابو الحسن علی بن فرات متوفای سال ۳۱۲ به نقل ابن میثم بحرانی در (شرح نهج البلاغه).

(۴) احمد بن محمد برقی متوفای سال ۲۷۴ مؤلف کتاب «المحاسن» طبق روایت شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع باب ۱۲۲ چاپ ۱۲۸۹ هجری.

(۵) دانشمند مورخ عبد العزیز یحیی جلودی بصری از علمای قرن سوم هجری، طبق نوشته شیخ صدوق در باب ۴۰۴ کتاب معانی الاخبار چاپ ۱۲۸۹ ه.

(۶) دانشمند محدث حسن بن عبد الله بن سعید عسکری از علمای قرن سوم در کتاب «المواعظ و الزواجر» طبق نقل «قطیفی» در کتاب «الفرقة الناجیه» و شیخ صدوق در «معانی الاخبار» باب ۴۰۴ همان طور که در بالا یادآور شدیم وی شرح بعضی از کلمات این خطبه را با متن آن از این دانشمند بزرگ در کتاب یاد شده نقل کرده است.

(۷) دانشمند بزرگ رئیس متکلمین بغداد ابو عبد الله محمد بن محمد ابن نعمان معروف به شیخ مفید که از اساتید سید رضی است، در کتاب الارشاد (صفحه ۱۳۵).

(۸) ابو سعید منصور، وزیر آبی، از دانشمندان قرن چهارم هجری متوفای ۴۲۱ در دو کتاب «نثر الدرر» و «تزهة الادیب».

(۹) دانشمند معتزلی «محمد بن عبد الوهاب، ابو علی جبائی» متوفای سال ۳۰۳ بنا بنقل شیخ ابراهیم قطیفی در کتاب «الفرقة الناجیه».

دفاع از خطبه شقشقیه

خواننده محترم در فصل پیش گروهی از دانشمندان بزرگ را شناختی که «خطبه شقشقیه» را در کتابهای خود از کسانی که پیش از ولادت «سید رضی» می‌زیسته‌اند از امام (علیه السلام) نقل کرده‌اند، و به زودی نیز گروه دیگری از محدثین و علمای

موفق و زعمای فرقه‌های اسلامی را خواهی شناخت، پس توبه گفتار آنها و متأخرین امثال آنان در نقل این خطبه، به نام سخنان حضرت مولای متقیان اعتماد کن و در آن شک و تردید روا مدار.

زیرا از کتاب نهایی ابن اثیر «متوفای ۶۳۰ نقل شده است که او در ماده «شقق» اشاره به خطبه شققیه کرده است، و نیز در مناقب ابن جوزی، متوفای سال ۵۹۷ نقل آن از قدماء به نام «گفتار آن حضرت» آمده است و این رأی رزین در نزد علماء و دانشمندان جریان داشته است.

بنا بر این وجدان انسان منصف، او را وادار به اعتراف می‌کند که این خطبه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و تمامی آن و جمله‌های آن از زبان علی (علیه السلام) و از تأثرات روحی آن حضرت صادر شده که می‌باید از شخصی چون امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین سخنانی صادر گردیده باشد.

اگر با دقت، خود این خطبه و جملات آن را ملاحظه کنیم خواهیم دید که اسلوبی که در آن به کار رفته است همان اسلوب سخنان گهربار علی (علیه السلام) است که در سایر خطبه‌هایش می‌بینیم، و ناله‌ها همان ناله‌ها است و اما این که بعضیها گفته‌اند که بزرگ مردی چون علی (علیه السلام) در اجتماعات مسلمین چنین سخنانی در باره کسانی که پیش از او حکومت کرده‌اند نمی‌گوید، سخنی است که با واقعیت تطبیق نمی‌کند... زیرا کسانی که این خطبه را از آن حضرت نقل کرده‌اند نگفته‌اند که این خطبه در مجتمع مردم یا بر جمع کثیری القاء شده است بلکه گفته‌اند که این خطبه سخنانی بود که در «رحبه» ناگهان از دهان آن حضرت صادر شده و یکباره هم فرو نشست.

و از این رو دور نیست که حضرت در نزد افراد نزدیک به خود، این چنین درد دل کرده و لب به شکوه گشوده باشد در نامه‌ای که حضرت به عثمان بن حنیف نوشته، چنین اظهار می‌کند: «بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلتّه السماء، فشخت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم...» «آری، از آنچه آسمان بر آن سایه می‌افکند تنها «فدک» در دست ما بود آنهم مورد طمع و آرزوی، و خشم و غضب گروهی دیگر واقع شد که منظور از گروه اول کسانی هستند که در خلافت به حضرت پیشی گرفتند (ابو بکر، عمر، عثمان) و از گروه دیگر اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان اوست.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در برابر حق سخت گیر و در اظهار عقیده خویش صریح اللهجه بود، چنانکه عمرو بن العاص را با تعبیر «پسر نابغه» یاد کرده و پیش از آن عثمان بن عفان را سرزنش نموده بود، و معاویه را به صفت «فاجر پسر فاجر» خواند خلاصه این که چنین سخن (که علی علیه السلام در باره خلفا بدینگونه سخن نگفته است) ما دام که روایت صحیح و موضوع روشن بود، نمی‌تواند انسان کنجکاو حقیقت جو را از جستجوی حقایق باز دارد.

(در پیرامون نهج البلاغه، صفحه ۵۸)

آیا نهج البلاغه دستخوردۀ است

عده زیادی از نویسندگان، از جمله نویسنده بزرگ معتزلی «عبد الحمید بن ابی الحدید» فیلسوف مورخین، عقیده دارند که تمام خطبه‌ها و سخنان و نامه‌ها که در نهج البلاغه است به طور قطع و یقین از زبان یا قلم علی (علیه السلام) صادر شده است.

«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، بعد از نقل خطبه مشهور «ابن ابی الشحناء» «چنین می‌نویسد: «... بسیاری از مردم هواپرست می‌گویند، بسیاری از مطالب نهج البلاغه سخنانی است که بعدها پیدا شده و مردمی از فصیحان شیعه آن را ساخته‌اند، و گاهی برخی از آن را به سید رضی یا دیگری نسبت می‌دهند.

این اشخاص مردمی هستند که عصبیت دیدگان آنها را کور کرده، و از راه روشن گمراه شده‌اند، و آنچه گفته‌اند از قلت معرفت آنان از اسلوبهای سخن ناشی شده است.

در این جا من با سخنی مختصر این طرز تفکر غلط را برای تو خواننده روشن می‌سازم و می‌گویم: اگر بگویند تمام مطالب این کتاب (نهج البلاغه) ساختگی است، بلا تردید صحیح نیست، زیرا صحت اسناد بعضی از خطبه‌ها به امیر المؤمنین (علیه السلام) از راه تواتر برای ما ثابت شده است و آن را تمام محدثان یا اکثر آنان و بسیاری از مورخان نقل کرده‌اند، و اینان هیچکدام شیعه نبوده‌اند، تا نقل آنها را به غرض نسبت بدهند.

و چنانچه گفته شود بعضی از مطالب نهج البلاغه صحیح است، آن نیز بر مدعای ما خواهد بود، زیرا کسی که با فن سخن و خطابه آشنا باشد، و بهره‌ای از علم بیان را دارا و در این خصوص ذوقی داشته باشد، حتماً میان کلمات رکبیک و سخنان فصیح و سخنان اصیل و ساختگی فرق می‌گذارد.

اگر تو خواننده جزوه‌ای بینی که مشتمل بر سخنان عده‌ای از خطباء یا دو نفر از آنها است، حتماً میان سخن آنها فرق می‌گذاری و آنها را از هم تشخیص می‌دهی.

ما با همه آشنائی که با شعر و صحت و سقم آن داریم اگر مثلاً دیوان «ابو تمام» شاعر معروف را ورق بزنیم، و در اثنای آن چند قصیده یا یک قصیده را از دیگری در آن بیابیم، با ذوق شعری خود تشخیص می‌دهیم که با شعر ابو تمام و راه و روش او در شعر و شاعری مابینت دارد.

نمی‌بینی که دانشمندان شعرشناس، بسیاری از اشعار را که منسوب به «ابو نواس» است، از دیوان وی حذف کرده‌اند. زیرا برای آنها مسلم شده است، که از لحاظ الفاظ و سبک با اشعار ابو نواس مناسبت ندارد و در این خصوص جز ذوق خود، به چیز دیگری اعتماد نکرده‌اند.

تو خواننده نیز وقتی که درست در باره «نهج البلاغه» دقت و تأمل کردی، می‌بینی تمام آن از یک سرچشمه جاری شده و مانند جسم بسیط اسلوب واحدی را تشکیل می‌دهد، که جزئی از آن در ماهیت عین جزء دیگر است، یا مانند قرآن مجید است که اول آن مانند وسط آن، و وسط آن همچون آخر آن می‌باشد، و هر سوره و آیه آن در راه و روش و نظم و فن مانند سایر آیات و سوره‌ها است.

اگر بعضی از خطبه‌های «نهج البلاغه» مجعول و تنها بعضی از آن صحیح بود، هرگز این طور که اکنون هست نمی‌بود با این برهان محکم و روشن برای تو خواننده اشتباه کسانی که گمان کرده‌اند این کتاب بزرگ، یا قسمتی از آن مجعول و منسوب به آن حضرت است، روشن گردید. باید دانست که این افراد که در انتساب «نهج البلاغه» به امیر مؤمنان (علیه السلام) شک و تردید نموده‌اند، سخنی گفته‌اند که نمی‌توانند آن را بپذیرند، زیرا اگر ما در این خصوص فتح باب کنیم، و در این گونه چیزها شک و تردید به خود راه دهیم، نمی‌توانیم به سخنانی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، اطمینان پیدا کنیم، و جایز است که دیگری خرده بگیرد و بگوید این روایت مجعول است، و این کلام ساختگی است و به همین نسبت سخنان و خطبه‌ها و مواعظی که از خلفای خود ابو بکر و عمر نقل می‌کنند، هم مشمول این شک و تردید واقع شده، و ممکن است در صحت انتساب آن شبهه نمود، و هیچگونه اطمینانی بدان پیدا نکرد.

پس اشکال کنندگان به «نهج البلاغه» از هر راهی که احادیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و خلفای راشدین و صحابه و تابعین و شعراء و نویسندگان را معتبر دانسته، و مستند به آنها بدانند، بدیهی است که طرفداران امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز از همان راه مطالب «نهج البلاغه» و غیر آن را از آن حضرت دانسته، و مستند به او می‌دانند... ما که یک فرد معتدل اهل علم هستیم می‌گوئیم: برادران شیعی ما معتقدند که خطبه‌ها و رساله‌ها و سخنانی که در «نهج البلاغه» آمده است، مانند خطبه‌ها و سخنانی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که بعضی از آنها قطعی الصدور، و بعضی غیر متواتر و ظنی السند است، و حکم به جعل و ساختگی آن نمی‌کنیم، مگر این که دلیل علمی بر دروغ بودن آن داشته باشیم همان طور که صریحا حکم به صحت و استناد آن نمی‌کنیم مگر بعد از آنکه دلیلی در دست داشته باشیم، پس اگر کسی چیزی غیر از این را به ما شیعه نسبت دهد، تهمت و افتراء به ما زده است.

بنا بر این حق و عدالت که می‌باید از آن پیروی نمود به ما حکم می‌کنند که هر ارزش و مقامی که برای کتابهای معتبر و صحیح دینی قائل هستیم، همان مقام و ارزش را برای این کتاب با عظمت (نهج البلاغه) نیز قائل باشیم، و اعتراف کنیم که بعد از قرآن مجید از لحاظ لفظ و معنی بر هر کتاب دیگری برتری دارد.

پاسخ ایرادهائی که به نهج البلاغه نموده‌اند

در این که «نهج البلاغه» از سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) است، از آنچه گفته شد چنان روشن، و با ملاحظه کثرت اسناد آن بطوری از هر جهت آفتابی گردید، که جای گفتگویی برای خرده گیران باقی نمی‌گذارد.

مع الوصف بعضی از اشخاص که سوار بر مرکب تعصب و سماجت شده، و از راه راست منحرف گشته‌اند، از این راه درست روی برتافته و به ایرادهائی چند چنگ زده‌اند که ذیلا از نظر خوانندگان می‌گذرد:

ایراد اول

نخستین ایرادی که این گونه افراد منحرف عنوان می‌کنند موضوع انبوه خطبه‌های نهج البلاغه و طولانی بودن آن و دشواری حفظ و ضبط آنهاست. زیرا از بر کردن خطبه‌های طولانی و تذکر و یادآوردن آنها پس از مدتی دشوار است.

پاسخ

در پاسخ این ایراد می‌گوئیم از بر نمودن خطبه‌های نهج البلاغه از «معلقات سبع» و اشعار طولانی شعرای عهد جاهلیت که در عرب معروف است و قصائد مفصلی که از شعرای دیگر باقی مانده است، دشوارتر نیست.

همچنین حفظ کردن این خطبه‌ها، از خطبه‌ها و روایات پرارزشی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مردان قبل و بعد از آن حضرت نقل شده است، مشکل تر نیست.

بعلاوه توجهی که در زمان خلفای راشدین به حفظ و یادداشت سخنان و مطالب می‌شد، بیشتر و مهمتر بود. در باره عبد الله بن عباس «نوشته‌اند که وی قصائد طولانی را نخستین بار که می‌شنید حفظ می‌کرد، و امثال او حتی تا کنون در میان عموم مردم عرب زیاد بوده و می‌باشد.

بهمین جهت در آن عصر مردم توجه مخصوصی به حفظ خطبه‌های امام (علیه السلام) داشته‌اند تا جائی که احمد زکی استاد دانشگاه مصر در کتاب «علی بن ابی طالب» صفحه ۱۲۵ می‌نویسد: ادبا و مورخان که پیش از عصر سید رضی می‌زیسته‌اند بطور جزم معتقد بوده‌اند که خطبه‌های امام بالغ بر صدها خطبه بوده، و تنها از مسعودی (مؤلف مروج الذهب) نقل شده است، که گفته است: آن حضرت چهار صد و هشتاد و چند خطبه ایراد فرموده که بر جای مانده است.

ایراد دوم

می‌گویند بعضی از خطبه‌هایی که در «نهج البلاغه» است، به افرادی از قبیل «قطر خارجی» و غیره نسبت داده‌اند.

پاسخ

می‌گوئیم: سید رضی در آنچه روایت کرده از دیگران راستگوتر و به سبک بلیغان عرب آشنا تر بوده است. از این رو دور نیست خطبائی که بعد از امام (علیه السلام) آمده‌اند از آن حضرت پیروی نموده و در سخنان خود تقلید کرده‌اند، و چه بسا که خطبه‌های امام را به دیگران از سروران خود نسبت داده‌اند.

چنانکه عده‌ای از پیروان معاویه بن ابی سفیان، بعضی از خطبه‌های حضرت را به وی نسبت داده و از او دانسته‌اند احمد زکی «استاد دانشگاه مصر در این باره می‌نویسد: چیزی که انسان کنجکاو و حقیقت‌جو را در این باره به واقعیات می‌رساند، همانست که «جاحظ» متوفی به سال ۲۵۵ هجری در کتاب «البیان و التبیین» نوشته است: وقتی معاویه خواست از دنیا برود به غلامش گفت: چه کسانی در بیرونی هستند غلام گفت: عده‌ای از مردم قریش هستند که یکدیگر را به مرگ تو مژده می‌دهند.

معاویه گفت: ای وای چرا چنین می‌کنند غلام گفت: نمی‌دانم.

معاویه گفت: با این وصف به خدا می‌دانم که اینها بعد از من به طرف کسی که در باره آنها بدی کند، نخواهند رفت سپس به مردم اجازه ورود داد، و چون همه آمدند پس از حمد و ثنای مختصر این خطبه را ایراد کرد... «جاحظ» خطبه وی را تا آخر نقل کرده و سپس می‌نویسد: خداوند تو خواننده را حفظ کند. در این خطبه چند چیز شگفت آور است: نخست آنکه این کلام با آنچه معاویه مردم را بدان سبب به نزد خود فرا خواند شباهت ندارد.

دوم این که راه و روش سخن گفتن و تقسیم مردم به چند طبقه (که در خطبه منسوب به معاویه آمده) و اخبار و سرگذشت آنها و آنچه از قهر و غلبه و ذلت و محافظه کاری و ترسی که مردم دارند، به سخنان علی (علیه السلام) شبیه‌تر است تا معاویه و از لحاظ معانی آن نیز با راه و روش علی (علیه السلام) مناسب‌تر است تا معاویه سوم این که ما هرگز معاویه را نیافته‌ایم که در سخنان خود، از راه اهل زهد و مردم بی‌اعتنای به دنیا سخن گفته و به روش بندگان خدا رفته باشد. ما در اینجا فقط آنچه را شنیده‌ایم می‌نویسیم و به شما مردم خبر می‌دهیم خداوند از حال راویان اخبار و مخصوصا بسیاری از آنها بهتر آگاه است سپس احمد زکی می‌گوید: در حقیقت نقادان نکته سنج تردیدی ندارند که انتساب این خطبه به امام (علیه السلام) از هر کس دیگر شایسته‌تر است، زیرا روح پر فتوح آن حضرت در خلال اسلوب و معانی و هدف این خطبه با روشی هر چه تمامتر می‌درخشد به نظر من، «جاحظ» می‌خواهد بگوید: راویان، این خطبه را به دروغ به معاویه نسبت داده‌اند، چنانکه این معنی از این جمله وی که می‌گوید: «خداوند از حال راویان اخبار و مخصوصا بسیاری از آنها بهتر آگاه است» روشن است. البته برای شخصی چون جاحظ مشکل بوده که با صراحت این معنی را بگوید زیرا وی به قول خود «آنچه را شنیده است می‌نویسد و بازگو می‌کند».

مؤلف: مؤید آنچه احتمال دادیم اینست که «وزیر آبی» بعضی از خطبه‌ها را به «زید شهید» نسبت داده است. در حالی که همان خطبه‌ها در «نهج البلاغه» به جد بزرگوارش علی (علیه السلام) منسوب و سند سید رضی با مصادر قدیمی که این خطبه‌ها را از علی (علیه السلام) آورده‌اند تحکیم شده است.

پس اگر زید شهید بعضی از آن خطبه‌ها را القا نموده، از جدش پیروی کرده و از سخنان آن حضرت اقتباس کرده است.

ایراد سوم

می‌گویند مجموع خطبه‌های آن حضرت متضمن اخبار غیبی و پیشگوئیها و حوادث آینده است که اطلاع بر آن اختصاص به ذات الهی دارد و بس.

پاسخ

علم غیب مخصوص به خداوند سبحان و پیغمبران و ائمه اطهار می‌باشد که خداوند آنها را برای هدایت بندگانش برگزیده است.

چنانکه بسیاری از روایت‌هایی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، شامل اخبار غیبی و خبرهایی از آینده است، و اینها نیز به وسیله وحی از خداوند دانای خبیر به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده است.

و آن حضرت نیز آنها را به پسر عموی خود (علی بن ابی طالب) که در آغوش گرم و پر مهر پیغمبر تربیت یافته و صاحب سر او بوده، گفته است و علی (علیه السلام) نیز آنها را مستقیماً از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته است.

چنانکه در همین نهج البلاغه است، که مردی از آن حضرت پرسید: یا امیر المؤمنین علم غیب هم به شما روزی شده است حضرت فرمود: «لیس هو بعلم غیب آنما هو تعلم ن ذی علم» یعنی اینها که می‌گویم غیبی نیست که از پیش خود بگویم بلکه آموختنی است که از آموزگاری آموخته‌ام. بنا بر این اگر غیب دانی آن حضرت چنین باشد، جای حرف نیست، زیرا آن را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته است و از آن حضرت هم روایت شده است و خود آن حضرت فرمود: «لقد علمنی رسول الله ص» الف باب من العلم یفتح من کل باب الف باب».

یعنی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هزار باب از علم به من آموخت که از هر باب آن هزار باب باز می‌شود پس اگر همچون کسی که نزدیک به محل نزول وحی و خود در مدینه علم پیغمبر باشد، و دارای چنین امتیازی باشد نباید از وی بعید دانست و تعجب کرد، که کتابها را از اسرار کائنات و رازهای نفهته و حوادث آینده، پر کند.

قطع نظر از خطبه‌هایی که از آن حضرت در «نهج البلاغه» آمده، آثاری که مورخین بطور متواتر از وی روایت کرده‌اند نیز صدق مطلب فوق را آفتابی می‌سازد. زیرا که اکثر مورخان از قبیل مسعودی در کتاب «مروج الذهب» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» جلد اول صفحه ۴۲۵ و ابن بطه در کتاب «الابانه» و «ابو داود» در کتاب «السنن» و دیگران در کتابهای خود نقل کرده‌اند که: آن حضرت از مرکز خوارج خبر داد، در وقتی که به آن حضرت خبر دادند که آنها از نهر گذشته‌اند، و فرمود: «لا یفلت منهم عشرة، و لا تقتل منّا عشرة» یعنی بیش از ده نفر از آنها باقی نمی‌ماند، و از ما نیز بیشتر از ده نفر کشته نخواهد شد و همان طور هم که فرموده بود، واقع شد و از آن حضرت روایت شده که مکرر از کشته شدن خود خبر داد، و فرمود: «شخصی که شقی ترین مردم است صورت و محاسنم را از خون سرم رنگین خواهد کرد» و هر گاه ابن ملجم را می‌دید، می‌فرمود:

ارید حیاته، و یرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد

یعنی: من زندگی او را می‌خواهم، اما او قصد کشتن من کرده است، عذرخواه تو از دوستان تو، از قبیله مراد است.

روایات بسیاری از آن حضرت نقل شده است که به توسعه یافتن سلطنت بنی امیه و بنی عباس اشاره فرموده است همچنین بارها با صراحت از واقعه کربلا، و شهادت فرزند برومندش حضرت حسین (علیه السلام) خبر داد. «» از جمله چیزهایی که دلالت بر امکان صدور این گونه اخبار از علی (علیه السلام) و اقتباس این علوم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌کند خبر ام

السلمه (ام المؤمنین) همسر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که پیش از وقت، از شهادت امام حسین (علیه السلام) خبر داد.

چنانکه «ترمذی» در کتاب «صحیح» خود نقل کرده است.

پس اگر امکان داشته باشد که امثال «ام السلمه» از حوادث آینده با استناد به علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر دهد، چرا از علی (علیه السلام) که دارنده راز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود که پیوسته در سایه وجود آن حضرت بسر می برد و در روشنائی تعلیم و تربیت او می گردید جایز نباشد این از جنبه دینی بود، (که بلا شبهه خبر دادن امیر مؤمنان از مغیبات و اسرار نهانی، صحیح و بی اشکال است).

اما از جنبه غیر دینی، در صفحات تاریخ از سیاستمداران ملتها و حکمای آنها، پیشگوئیا و اخبار صحیحی رسیده که همه در مسیر خود واقع شده، و جریان داشته است، و ما نیز در صحت آنها شک و تردید نمی کنیم علی هذا چگونه در آنچه از علی (علیه السلام) پسر عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ترجمان وحی او، و خزینه دار دانش او، رسیده، شک و تردید کنیم

ایراد چهارم

این عده می گویند: خطبه های (نهج البلاغه) مشتمل بر علومی است که بعد از عصر صحابه و تابعین پدید آمده است و بعید است که پیش از پیدایش آنها در باره آن خبر داده باشد مانند بحثهای کلامی که از وجود باری تعالی و صفات ثبوتی و سلبی و غیره سخن رانده اند.

پاسخ

پاسخ این اشکال را مورخ نامی «احمد زکی» مصری در کتاب (علی ابن ابی طالب) داده است. وی در کتاب یاد شده صفحه ۱۲۶ می نویسد: «آیا در افکار، و گفتار امام (علیه السلام) نظریات فلسفی هست، که فهم آن برای اشخاص کنجکاو، دشوار و درک آن نیازمند کوشش بسیار، و فشار به ذهن، و سعی خاطر باشد نه به خدا، آنچه امام در این باره فرموده سخنان حکمت آمیزی است که همانند آب روان از نزدیک ترین راه با روح انسانی امتزاج پیدا می کند و به دون زحمت به قلب انسان می ریزد.

هیچکس تردیدی ندارد که ایراد کلمات حکمت آمیز، و ضرب المثلهای نغز در میان عرب یک امر فطری به شمار می رود و از زمانی که در جاهلیت به سر می بردند معروف بوده است و این همه از صفای ذهن، و آزاد فکری و اندیشه سریع آنها سرچشمه گرفته است. چنانکه بسیاری از مردم عرب به این صفات، قبل از اسلام مشهور بوده اند آیا با این وصف از این که حکمت عالی را به علی نسبت دهی برایت دشوار است با این که علی از خاندان قریش است که در فصاحت زبان و بلاغت و روانی بیان، و الفاظ عالی، و قریحه روشن، و ذوق لطیف و صفای ذهن، بر همه قبائل عرب مقدم بودند بعلاوه، قبلا گفتیم که او (علیه السلام) از اوائل سن در خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرورش یافت، و از بچگی در خانه نبوت و مهد حکمت و سرچشمه فضیلت بزرگ شده، و تا لحظه ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چشم از جهان فرو بست ملازم آن حضرت بود، چنانکه خود آن حضرت در یکی از خطبه های خود می فرماید: «كنت أتبعه أتباع الفصيل اثر أمه يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما، و يأمرني بالاعتداء به...» یعنی: من پیوسته مانند شتر بچه که به دنبال مادرش می رود، ملازم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودم، و هر روز علمی از مکارم اخلاق خود برایم می افراشت و به من امر می کرد که از آن پیروی کنم علی (علیه السلام) از بزرگان نویسندگان و کاتبان وحی پیغمبر بود، و تمام قرآن مجید را به خوبی حفظ کرد، و احادیث پیغمبر را چنانکه می باید، استماع نمود و آن را نگاهداری کرد، و احکام دین و فقه اسلام را آن چنان فرا گرفت که نزد عموم مسلمین پیشوائی راهنما و عالمی دانا به شمار آمد.

بالاتر از همه، تو خواننده می‌دانی که شدايد و گرفتاریها موجب روشنی اذهان و درخشندگی عقول است و بدان وسیله درهای حکمت‌های نهفته و پر ارزش به روی آدمی گشوده می‌گردد.

و می‌دانیم که روزگاری «بر امام گذشت که شدايد و ناملایمات، و تحولات وحشت بار او را احاطه کرده بود.

و در این فضیلت برای او کافی است که با پسر عمویش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بار رسالت الهی را بدوش کشید. مهمترین کارهای او را اداره کرد، و متحمل زحمات و شدايد عصر او گردید. بطوری که به هنگام خطر در شب هجرت در بستر او خوابید تا جان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از گزند مشرکین که کمین کرده بودند، محفوظ بماند، و در تمام جنگ‌های پیغمبر (جز جنگ تبوک که پیغمبر او را در مدینه جانشین خود قرار داد) با حملات مردانه خویش جان خود را در معرض هر گونه بلا گذاشت از این گذشته از موقعی که با آن حضرت بیعت کردند، تا زمانی که به شهادت رسید - یعنی چهار سال و نه ماه - پیوسته در کشمکش و مبارزه و گرفتاری به سر برد. گاهی با عایشه و یاران او، و زمانی با معاویه و پیروان او، و در آخر مبتلا به مخالفت و شورش یارانش شد که به واسطه اختلاف نظرها و تضادها و منظورها و کارهای عجیب، و تحکم و زورگوئی که داشتند، با آن حضرت مواجه گشتند، بطوری که سینه انسان بردبار و صبر صابران از آن به تنگ آمد تمام این‌ها نیز اندیشه او را روشن‌تر و ذهن آهین او را بازتر کرد، و موجب شد که حکمت‌های عالی و آراء و اندیشه‌های متین او بیش از پیش جوشش و فیضان کند، و آیا عقل و اندیشه جز تجربه و آزمایش هست گمان می‌کنم تو خواننده از آنچه اخیراً تذکر دادیم به یاد می‌آوری که علی (علیه السلام) در میان صحابه پیغمبر معروف به رأی صائب و فکر ثاقب بود.

بطوری که بعضی از خلفاء وقتی که مطلبی بر آنها فشار می‌آورد، به او پناه می‌برد، و با وی در آن باب مشورت می‌کرد، و از فکر بلند او استمداد می‌جست، سپس با فکر عالی او حل مشکل نمود، و گره کارشان گشوده می‌گشت.»

آن حضرت (رضی الله عنه) مردی گوشه گیر، و منزوی نبود. بلکه از بزرگان قوم و مفاخر آنان به شمار می‌رفت. در تمام امور سیاسی که در عهد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و زمان خلفای پیش از وی به وقوع می‌پیوست، حاضر و ناظر بود، بلکه اوضاع سیاسی مدت طولانی که سی و پنج سال طول کشید، از زمان هجرت تا موقعی که شخصاً عهده‌دار خلافت گردید - گذشته از پنج سال اول هجرت و غیر از آنچه پیش از هجرت بود - در سیاست کار کرده بود، به قلب او درخشانی و به ذهنش روشنی و به فکرش عظمت بخشید، و کسی مانند علی (علیه السلام) تعجب آور نیست اگر حکیم باشد...»

و اما پاسخی که ما به این ایراد می‌دهیم این است که متأخرین علماء دانش خود را از متقدمین گرفته‌اند، و به همین جهت به آنها (متأخرین) می‌گویند.

بیان مطلب این که، علمای متأخرین اسلامی بعد از تعمق و تدبر در آیات خداشناسی و معارف قرآنی، و آنچه از خطبه‌های علی (علیه السلام) و سخنان آن حضرت در ابواب توحید و شئون عالم ربوبی به آنها رسیده بود، دانش خود را توسعه دادند.

چنانکه می‌نویسند: روزی «حجاج بن یوسف ثقفی» مسأله جبر را از علمای تابعین (یعنی شاگردان صحابه پیغمبر) سؤال نمود. همه با یک سخن به وی پاسخ دادند، و چون از آنها پرسید که مأخذ جواب آنها چیست همگی گفتند که از علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفته‌اند «حجاج» هم گفت: آری آن را از چشمه زلالی آورده‌اید.

باری پسر عم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیوسته علم نبوت و معارف عالیه دینی را به مردم شهر و عصر خود افاضه می‌فرمود.

ولی مسلم است که اکثر آنها چنانکه باید پی به سخنان عالیه علی (علیه السلام) نبردند، بلکه آن را گرفتند و به آیندگان خود سپردند، چنانکه گفته‌اند. چه بسا افرادی که دانش را گرفته و به دانایان خود می‌رسانند و از این قبیل است آیات توحید،

رؤیت باری تعالی، و تکلم الهی، عدل خداوند و آیاتی که حکمای اسلامی در قرون بعدی در باره آنها تدبر نموده، و معارف عالیه آن را که در عصر صحابه پیغمبر به فکر هیچکس نمی‌رسید، آشکار ساخته‌اند.

روشنترین دلیلی که در این خصوص داریم جمله‌هائی است که در خطبه‌های (نهج البلاغه) است و از حرکت زمین سخن می‌گوید، و با هیئت جدید و مسائل آن که بعد از هزاره هجری پدید آمده است تطبیق می‌کند، مانند جمله زیر که در باره توصیف زمین فرموده است: «فسكنت علی حرکتها من ان تمید باهلها او تسبخ بحملها». یعنی، زمین بر اساس حرکت و گردش خود آرام گرفت، از این که اهل خود را بکشاند یا بار خود را بریزد.

و جمله «و عدل حرکاتها بالرّاسیات من جلامیدها».

یعنی، حرکت‌های زمین را به وسیله کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای که از سنگ‌های سخت فراهم آمده، تعدیل کرد و همه می‌دانیم که نظریه حرکت زمین، با این که ظاهراً ساکن است، بعد از «گاليله» ایتالیائی و «کپرنیک» آلمانی و «نیوتون» انگلیسی پدید آمد، و فرضیه حرکات ده گانه زمین به طور حتم، بعد از اینان پدید آمده است، و تمام این نظریات نیز بعد از انتشار شرح‌های کتاب نهج البلاغه به وجود آمده است، به علاوه زمان خود نهج البلاغه که قبل از آنها اشتهار داشت. بنا بر این جا ندارد که شخصی در باره تألیف «نهج البلاغه» و شرح‌های آن به دلیل این که مشتمل بر مسائل علم هیئت است که بعد از هزار سال هجری پیدا شده، تردید نماید

ایراد پنجم

ایراد دیگری که عنوان کرده‌اند اینست که می‌گویند این خطبه‌ها شامل اصطلاحاتی است که در قرون بعدی و به سبک و طرز جدید پیدا شده است، مانند جمله‌های زیر در نخستین خطبه‌های نهج البلاغه.

«و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له، نفی الصّفات عنه، لشهادة کلّ صفة آنها غیر الموصوف و شهادة کلّ موصوف انه غیر الصّفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزّاه و من جزّاه فقد جهله...».

پاسخ

پاسخ این ایراد از آنچه قبلاً گفتیم روشن می‌شود. زیرا گفتیم که دانشمندان متأخر هنگامی دانش خود را توسعه دادند که با این سخنان بزرگ و حکیمانه برخورد نمودند و اصطلاحاتی از قبیل «کیف» و «این» را برگزیدند، و این نیز بعد از آن بود که به مبادی آن اصطلاحات در سخنان امام (علیه السلام) آشنا شدند، زیرا این سخنان را بعد از پیدایش این اصطلاحات، به امام (علیه السلام) نسبت داده‌اند: بدلیل این که امثال این مبادی در احادیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و سخنان فصیح عرب نخستین زیاد آمده است. کدام عاقل است که بتواند چنین جمله منظمی را بسازد، و بعد آن را به دیگری نسبت دهد اگر کسی چیزی از این اصطلاحات را بعد از تاریخ پیدایش آنها به امام (علیه السلام) نسبت دهد حتماً می‌بایست از اصطلاحات زیر نیز در آنها آمده باشد، از قبیل: (۱) «ماهیت» که کلمه‌ای است از (ماهی) ساخته شده است.

(۲) «لمیت» که از کلمه (لم) ساخته شده است.

(۳) «هیولی» که از کلمه (هی الاولی) ساخته شده است.

۴- «انیت» که از کلمه (ان) ساخته شده است.

و امثال آن که از مصطلحات حکماء و فیلسوفان اسلام است، در حالی که نهج البلاغه از این اصطلاحات بکلی پیراسته است. ممکن است نظیر این ایراد و شبهه را به شعر ابو نواس هم وارد سازند، که می‌گوید: «کان صغری و کبری من فواقها». که شنونده ابتداء گمان می‌کند منظور همان صغری و کبری، و مصطلحاتی است که در صغری و کبری و قیاس منطقی دارند، در حالی که این اصطلاحات بطور حتم بعد از عصر ابو نواس پیدا شده است با این همه تأخر زمان این اصطلاحات، مستلزم آن نیست که شعر یاد شده را نفی کنیم، زیرا نظائر آن زیاد دیده می‌شود.

عجیب‌تر از همه این که بعضی از این افراد، سخنان امام (علیه السلام) را که در نتیجه‌گیری با تفریع جمله‌ها در آمده است، مانند: «فمن وصف الله - سبحانه و تعالی - فقد فرنه، و من قرنه فقد ثناه...» «بعید دانسته‌اند که از آن حضرت باشد، و گمان کرده‌اند که ترتیب این کلام مطابق قاعده قیاسی است که از «کبری» و «صغری» ترکیب شده، و در آن زمان میان عرب اصلا معهود نبوده است. در حالی که این گمان بدون این که صاحبان آن توجه داشته باشند، موجب قدح زبان عربی است، و معنی حرف آنها این است که نظم و قیاس معقول، از ذوق عرب به دور است. این چیزی است که عرب چون فطرتاً از دیگران نزدیک‌تر به قیاس معقول هستند، آن را نمی‌پذیرند. چه بسیار از این قیاسهای معقول که در کتاب و سنت دیده می‌شود. قال الله تعالی: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ، وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا» یعنی، اگر خدا در وجود آنها خیر می‌دید هر آینه به آنها می‌شنواید، و اگر به آنها می‌شنواید، از وی دوری می‌کردند.

و بخاری در «صحیح» خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: «فاطمه بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی، و من اغضبنی فقد اغضب الله» یعنی، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته، و هر کس مرا خشمگین سازد، خدا را به خشم آورده است.

پس وقتی که در فصیح‌ترین کلام، منظم و قیاس، و تفریع جمله‌ها آمده باشد، باز هم از حافظان قرآن، بعید خواهد بود که در روش سخنان خود نظم قیاسهای اقتراعی و استثنائی را به کار ببرند ما به یقین می‌دانیم که هر گوینده دانشمندی، وقتی اسناد مشهور را ملاحظه کرد که خطبه‌های امام (علیه السلام) را با اسناد معتبر نقل کرده‌اند به هیچ وجه گوش به این قبیل ایرادها و شبهه‌های سست نخواهد داد. و الله یحق الحق و هو احکم الحاکمین و الحمد لله رب العالمین. (در پیرامون نهج البلاغه ص